

ملزم و منفعل گردید * و بعد سوال و جواب بسیار - حضرت قطب فرمودند که بر درویشان بچشم حقارت و انکار نگریستن و طالب امتحان شدن جز خسارت نتیجه نه بخشد * نزدیک است که بحال تباہ بمیری * و در روی سلطان نیز نگاه غضب آلود نمودند * القصة سلطان ناخوش (و) کوفته خاطر به جونپور رفت * گویند در همان زودی سلطان ابراهیم و قاضی شهاب الدین جونپوری وفات یافتند * آری - ع -

(۲) با دل شدگان هرکه در افتاد بر افتاد *

اما راجه کانس شنید که سلطان ابراهیم وفات یافت - سلطان جلال الدین را از سلطنت معزول کرد - و خود بر سریر شرارت متمکن شد * و بحکم مذهب باطل خود چند گاو از طلا ساخته - جلال الدین را از دهان گاو انداخته از راه سفره گاو برآورد - و آن طلا را به برهمنان تقسیم کرد - و پسر را تلقین مذهب خود نمود * از آنجا که جلال الدین تلقین فرموده حضرت قطب العالم بود از دین مستقیم خود برنگردید - و سخن کفار در دل او مؤثر نیفتاد * و راجه کانس - باز لوای شقارت افراخته - در فکر قلع و قمع مسلمانان گردید * و چون ظلم و ستم او از حد گذشت - روزی شیخ انور پسر حضرت قطب العالم شکایت آن ظالم پیش

(۱) در نسخه های قلمی یافت * (۲) این مصرع از حافظ شیراز

است - در اصل چنانست - " با درد کشان هرکه در افتاد بر افتاد " *

پدر برد - گفت حیث باشد که با وجود همچو شما قطباً وقت
مسلمانان از دست این کافر در ایذا و آزار باشند * حضرت شیخ
دران وقت بعبادت و یاد الهی مستغرق بودند - باستماع این
معنی در غضب آمده فرمودند که این ظلم وقتی فرو نشیند
که خون تو بر زمین افتد * شیخ انور دانست که هرچه بر زبان
پدر بزرگوارش گذشت شدنی است * بعد از لحظه عرض نمود
که هرچه درباره فقیر ارشاد شد عین صواب است ^(۱) * درباره برادر
زاده ام شیخ زاهد چه حکم میشود * فرمودند طبل نیکنامی زاهد
تا قیامت * القصه راجه کانس ^(۲) - زیاده از سابق در ظلم و جور
اصرار کرده - بتدریج برخادمان و لواحقان آن حضرت نیز دست
تعدی دراز نمود - و اسباب و اثانۀ آنها بناراج داد * شیخ انور و
شیخ زاهد را دستگیر نموده * چون سخن حضرت شیخ زاهد شنیده
بود در قتل آنها جرأت نکرده به سنارگام فرستاد - و تاکید ساخت
که زر مدفون پدر و جد ایشان از آنها معلوم کرده خواهند کشت *
و چون بعد رسیدن سنارگام تهدید بسیار کردند - و از زر که هرگز
مدفون نبود نشان نیافتند - اول شیخ انور را شربت شهادت
چشانیدند - و چون قصد شیخ زاهد نمودند - ایشان فرمودند که
در فلان موضع دیگ کلان مدفون است * چون کاویدند - آوندی

(۱) در نسخه های قلمی ثواب * (۲) در نسخه های قلمی

کلان برآمد - و غیر از یک اشرفی دیگر دران ندیدند * گفتند دیگر چه شد * فرمود ظاهراً کسی دزدیده باشد * و این معنی از تلقین غیب بوده است * گویند روزی که شیخ انور را در سفارگام شهید کردند - و خون مبارک ایشان بر زمین رسید - همان روز راجه کانس در همان وقت از دارالراج خود بدوزخ شتافت * و بقول بعضی پسرش جلال الدین - که در حبس بود - با خدمتگاران اتفاق نموده - او را کشت * مدت حکومت و ظام آن سفاک را هفت سال نشان میدهند *

ذکر سلطنت جلال الدین پسر راجه کانس *

بعد از ان جلال الدین باستقلال تمام بر تخت سلطنت جلوس نمود * اکثر کافران را - علی الرغم پدر - مسلمان نمود - و زناداران (۱) - که کار طلا خورده بودند - بعنف و زجر تمام گوشت گاو خوراند * و حضرت شیخ زاهد را از سفارگام طلبیده در اعزاز و احترام کوشید - و خدمتها نمود - و اکثر بملازمت حاضر میشد * و امور مملکت و جهانداري را چنانچه باید و شاید میکرد * در زمان سلطنت او مردم برفاهیت و آسودگی تمام میگذرانیدند * گویند در عهد او شهر پندره آن قدر آباد شد که تقریر نتوان کرد * و مسجد و حوض و تالاب جلای و سرائی در گور بنیاد نهاد * و مجدداً ابتدای آبادی گور در وقت او شد * مدت هفده سال سلطنت

نمود * در سنه ۸۱۲ خانه گور را مفلز گاه ساخت * الیوم گنبدی کلان
بر مقبره او در پندره موجود است - و قبر زن و پسرش هم در پهلوی
او در همان مقبره است *

سلطنت احمد شاه بن جلال الدین *

چون سلطان جلال الدین در مضجع خاک خوابید - پسرش
احمد شاه - بتجویز امرا و سران سپاه - بر سریر سلطنت بجای
پدر جلوس نمود * از بسکه تندمراج و ظالم و سفاک بود خونها
ناحق ریختی - و شکمهای زنان حملدار میدرد * چون فوت
ظلم بحد رسید - و صفار و کبار از تعدی او بجان آمدند - شادی
خان (و) ناصر خان - که هر دو غلام بودند - و درجه امارت
داشتند - متفق شده احمد شاه را بقتل آوردند * و این واقعه
در سنه ۸۳۰ روداده * مدت سلطنت او شانزده^(۱) سال و بقولی
هزده سال بوده است *

سلطنت ناصر خان غلام^(۲) *

چون سریر سلطنت از وجود احمد شاه خالی ماند - شادی خان
خواست که ناصر خان را از میان برداشته خود متصدی امر
سلطنت گردد * ناصر خان - بر مافی الضمیر او مطلع شده -
سبقت نموده - شادی خان را بقتل آورد * و خود از روی جرأت
قدم بر تخت سلطنت گذاشته شروع در انفاذ احکام نمود * امرا

(۱) نزد متأخرین شانزده * (۲) در فرشته ناصرالدین *

و ملوک سلطان احمد شاه تاب فرمانبرداری او نیاورده او را هم بقتل رسانیدند * سلطنت او هفت روز و بقول بعضی نیم روز بود *

سلطنت ناصر شاه^(۱) *

چون ناصر خان غلام بسزای کردار خود مقتول شد - امرا و ملوک اتفاق نموده یکی از نبائر سلطان شمس الدین بهنگره را - که لیاقت این شغل خطیر داشت - ناصر شاه خطاب کرده - بر تخت سلطنت اجلاس دادند * ناصر شاه آئین معدلت و سخاوت پیش نهاد خاطر ساخت - تا مردم خورد و بزرگ مرفه الحال بوده - جراحتهای ظلم احمد شاهی رو بالتیام آورد * و عمارت گور و قلعه از احداث آن پادشاه عالی جاه است * مدت سی و دو سال بسلطنت بنگاله پرداخته مانند دیگران^(۲) از این جهان پدروود کرد - و بقول بعضی ایام سلطنت او از بست و هفت سال تجاوز ننمود *

سلطنت باریک شاه بن ناصرالدین^(۳) *

چون ناصر شاه رخت هستی بربست - پسرش باریک شاه متکی و ساده سلطنت گردید * مردی دانشمند و متشرع بود * در عهد او مردم سپاهی مرفه و آسوده حال بودند * و او هم مدت العمر بعیش و عشرت گذرانیده - در سنه ۸۷۹ عازم

(۱) در فرشته ناصرالدین شاه * (۲) بجای " این جهان را پدروود

کرد " * (۳) غالباً به کاف فارسی باشد چنانکه صاحب غیاث اللغات

تحقیق کرده *

ملک عدم گردید * مدت سلطنت او هفده یا شانزده سال بود *

سلطنت یوسف شاه *

بعد از وفات باریک شاه - پسرش یوسف - بتجویز امرا و معارف ممالک - بر سریر فرمانروایی جلوس فرمود * و او پادشاه حلیم و خیرخواه خلق و نیکبخت و صاحب علم و ریاضت بود * هفت سال و شش ماه سلطنت (کرده) - در سنه ۸۸۷ راه نورد سفر آخرت گردید *

سلطنت فتح شاه بن یوسف شاه *

بعد از فوت یوسف شاه - پسرش سکندر شاه بر تخت سلطنت نشست * فی الجمله مایه سودا داشت * چون قابلیت این امر عظیم نداشت - امرا و اعیان تعمق کرده - همان روز او را از سلطنت معزول نموده - پسر دیگر یوسف شاه را - که فتح شاه نام داشت - بر سریر فرماندهی متمکن ساختند * و او مردی دانا و عاقل بود * رسم ملوک و سلاطین سلف را پیش نهاد همت خود ساخته - امرا را فواخور مرتبه هریکی منزلت داده - با خلایق طریق فوازشها مساوک داشت * در زمان او ابواب عیش و نشاط بر روی مردم بنگاله مفتوح گردید * چون در بلاد بنگاله رسم بود که هر شب پنج هزار پایی بنوبت حاضر میشدند^(۱) - و علی الصباح پادشاه

(۱) در فرشته بنوبت بهره میداشتند *

ساعتی برآمده سلام آن جماعه گرفته رخصت میداد - آنگاه جماعت دیگر حاضر میشدند * روزی خواجه سرای فتح شاه - که باریک نام داشت - با پایکن اتفاق نموده - فتح شاه را بکشت * و این واقعه در سنه ۸۹۶ وقوع یافت * سلطنت فتح شاه هفت سال و پنج ماه بود *

سلطنت باریک خواجه سرا مخاطب

سلطان شاهزاده *

چون باریک خواجه سرا - نمکحرام بیدولت - بقتل ولی نعمت خود اقدام نمود - بمقتضای آنکه - ع -
بیشه چون خالی بود روباه شیرپها کند -

خود را سلطان شاهزاده لقب نهاده - و بر اورنگ فرماندهی مربع نشست * هر جا که خواجه سرائی بود نزد او جمع آمد * و مردم دون همت را بمال فریفته بر خود^(۱) فراهم آورد * در افزونی شوکت و قوت کوشید - و چون قابوی خود برابر دید - در فکر دفع امرای بزرگ صاحب جمعیت گردید * ازان جمله سر و سرکرده جمیع امرا ملک اندیل حبشی - که در سرحد می بود - بر این معنی مطلع گشته - در صدد تدبیر و اندیشه آن شد که بچه^(۲) لائق خود را بهای تخت رسانیده کارش بکفایت رساند * دران اثنا خواجه سرای

(۱) در فرشته برگرد خود جمع کرد * (۲) در فرشته طویق *

خون گرفته را بخاطر رسید که (او را طلب داشته - بحیله و تدبیر مقید گرداند - پس فرمان طلب صادر فرمود) * ملک اندیل فرمان طلب را از لطیفه غیبی انگاشته - با جمعیت شایسته خود را بحضور رسانید * و چون بهوشیاری و احتیاط تمام بدربار آمد و شد میکرد خواجه سرا در دفع او عاجز شد * تا روزی مجلسی ترتیب داده - با ملک اندیل درم جوشی بیش از پیش نموده - مصحف اقدس بمیان آورد - و گفت دست بمصحف بگذار که بمن آسیبی نرسانی * ملک اندیل قسم یاد کرد که تا تو بر تخت باشی مضرت نرسانم * و بسبب آنکه جمیع مردمان ازان خواجه (سرای) بیدرگت خونین دل بودند - ملک اندیل نیز در افتقار خون ولی نعمت مستعد بوده - دربانان را با خود متفق ساخته - فرصت میجست * تا آنکه شبی آن کافر نعمت - شراب وافر خورده سرشار شده - بر تخت خفته بود - ملک اندیل برهنمونی دربانان بقصد قتل او بحرم سرا در رفت * چون او را بر تخت خفته یافت - قسم بیادش آمده

(۱) در تاریخ فرشته - که ماخذ این حکایت است و جمله پیدین و پسین لفظ بلفظ ازان ماخوذ - چنان نوشته - " خواجه سرای خون گرفته را بخاطر رسید که او را طلب داشته و تدبیر مقید گرداند پس فرمان طلب صادر فرمود ملک اندیل حبشی آنرا لطیفه غیبی دانسته با جمعیت خوب بحضور آمد " * کاتب سهواً سطرى قلم انداز کرده *

متأمل شد * ناگاه^(۱) آن اجل گرفته - بقدرت قادر مطلق که یکی را از تخت فخوت بخاک مذلت اندازد و دیگری را کلاه سروری بر تارک گذارد - بسبب غلیان مستی شراب غلطیده از تخت فرود افتاده * ملک اندیل خوشوقت شده تیغ برو انداخت - اما کارگر نیامد * سلطان شاهزاده - هوشیار شده - خود را در مقابل شمشیر برهنه دیده - با ملک اندیل در آویخت - و چون قوی و عظیم الجثه بود - ملک اندیل را در کشتی بزیر انداخت - و خود بر فراز سینه او نشست * ملک اندیل - که مری سر را در دست خود محکم گرفته بود - نگذاشت - و به یغرش خان - که بیرون حجره ایستاده بود - آواز داد که جلد خود را بمن برسان * یغرش خان ترک با جمعی از حبشیان فی الفور بدرون آمد - و ملک اندیل را بزیر دیده در انداختن تیغ متأمل شد - چه^(۲) که در اثنای تلاش کردن شمعها در زیر دست و پای یکدیگر آمده بود (و) خاموش شده - و هوا تاریک بود * ملک اندیل فریاد برآورد که من موی سر او را بدست دارم - و او چندان عریض و جسیم است که بدن او سپر من شده است * نو بی تأمل تیغ بیفداز - که تیغ او گزاره نخواهد شد - و اگر گزاره شود و بمن رسد رسیده باشد - من و صد هزار همچو من در قصاص خون

(۱) در نسخه های قلمی گاه * (۲) در فرشته - " چه در اثنای تلاش

و گرفتن یکدیگر شمعها زیر دست و پا آمده بود " * (۳) در نسخه های قلمی

پیش لفظ من یا نوشته و آن مهوگانب باشد *

ولی نعمت اگر کشته شوند هنوز اندک است * یغرش خان آهسته
شمشیری چند بر پشت و پهلوی سلطان شاهزاده زد * و سلطان
شاهزاده خود را بمرگ انداخت * ملک اندیل برخاسته باتفاق
یغرش خان و حبشیان بیرون رفت * و توأچی^(۱) باشی بخوابگاه سلطان
شاهزاده رفته چراغ روشن کرد * و سلطان شاهزاده - او را ملک اندیل
تصور کرده - پیش از روشن (شدن) چراغ - از خوف جان بالای تخت
بر نیامده - بمخزن گریخته بود * و توأچی باشی چون متوجه آن
مخزن شده بیرون رفت - سلطان شاهزاده بار خود را بمرگ انداخت *
و او فریاد برداشت که حیف است که غداران صاحب مارا^(۲) هلاک
کردند - و سلطنت را بر باد دادند * سلطان شاهزاده - او را از خیر خواهان
و صدیقان خود خیال کرده - آراز برآورد که ای فلان خاموش باش
که من زنده‌ام - و پرسید که ملک اندیل کجا است * توأچی گفت
او - بگمان آنکه پادشاه را بقتل رسانیده است - بخاطر جمع بخانه
خود رفته * سلطان شاهزاده بار گفت که بیرون رفته فلان فلان امر را
جمع کرده بر او تعیین کن^(۳) که ملک اندیل را کشته سرش بیاورند -
و دروازه‌ها را به پیادگان نوبتی سپرده بگو که مسلح شده هوشیار

(۱) در فرشته - " و توأچی باشی حبشی که بیرون ایستاده بود " *

(۲) در نسخه‌های قلمی بآر ملک بجای مارا هلاک چنانکه در فرشته است *

(۳) در نسخه‌های قلمی بجای را مرا نوشده * (۴) بجای تراو شاید

که بر آن باشد - یعنی بر آن امر تعیین کن که *

باشند * نواچی حبشی گفت بسرو چشم - اینک رفتم که علاج
بر اصل^(۱) کنم * و بیرون آمده^(۲) احوال را آهسته بگوش ملک اندیل
گفت * ملک اندیل - باتفاق نواچی بازباندرون درآمده - بزخم
خنجر کار او را باتمام رسانید - و در همان مخزن گذاشته درش را
مقفل ساخت * و بیرون شده کس بطلب خان جهان وزیر فرستاد *
و بعد از حاضر شدن او در تعینی پادشاه لوازم کفکاش بتقدیم رسانیدند *
و چون فتح شاه را جز طفل دوساله نمانده بود در اندیشه شدند
که او قابل سلطنت نیست - چگونه او را بر تخت نشانند *
پس علی الصبح جمیع امرا باتفاق - بخانه زن فتح^(۳) شاه رفته -
داستان شب را بعرض رسانیدند - و گفتند که چون شاهزاده طفل
است بیکی باید سپرد که تا کلاں شدن او مهمات سلطنت را^(۴)
متمم^(۵) می باشد * مادر شاهزاده - چون برفکر ایشان آگاه شد - دانست
که چه میگویند * جواب داد که من با خدا عهد کرده ام که هرکس
قاتل فتح شاه را بکشد پادشاهی باو ارزانی دارم * ملک اندیل
در آغاز از اقبال این معنی ابا نموده - اما آخر چون جمیع امرا

(۱) در فرشته همچنین لفظ بلفظ * (۲) در فرشته همچنین - در

نسخه های قلمی آمده * (۳) همچنین در فرشته * در نسخه های

قلمی دارنگ شاه بجای فتح شاه نوشته و آن از قرینه غلط معلوم می شود *

(۴) همچنین در فرشته - مفعول فعل مذکور نکرده * (۵) در فرشته

متمم می ساخته باشد * (۶) در نسخه های قلمی میگوید *

دران مجلس حاضر شده باتفاق تکلیف نمودند قدم بر تخت گذاشت * مدت طغیان سلطان شاهزاده بقولی هشت ماه و بقولی دو نیم ماه بود * بعد از واقعه سلطان شاهزاده سالی چند این رسم در بنگاله بود که هر که (کشنده^(۱)) حاکم خود را بکشد - و آن قدر فرصت یابد که بجای او بر تخت نشیند - همه مردم مطیع و منقاد او باشند - و متعارض^(۲) حال او نشوند * ایام حکومت سلطان شاهزاده در رساله شش ماه دیده شد * والله اعلم بالصواب *

سلطنت ملک اندیل حبشی، المخاطب فیروز شاه *

چون ملک اندیل حبشی بطالع فیروز عروس مملکت بنگاله را در آغوش کشید - خود را فیروز شاه خطاب داده - ^(۳) بدارالملک گور رفته - همان جا طرح اقامت انداخت * و در طریق معدلت و احسان مساعی جمیله بکار برده - خلایق را در مهد امن و امان نگاه داشت * از آنجا که در ایام امارت کارهای بزرگ و نمایان از دست او بظهور آمده بود - سپاه و رعیت - از وی ^(۴) در حساب شده - در زمان سلطنت او پیرامن سرکشی نگشتند * و در بذل و بخشش بی نظیر بود * خزائن و دفائن ملوک پیشین را - که بچندین سعی و مشقت فراهم آورده بودند - باندک فرصت صرف مسکینان و محتاجان نمود * گویند باری در یک روز یک لک روپیه بمساکین

(۱) در فرشته همچنین * (۲) بجای متعارض * (۳) در نسخه های قلمی

بدانملک * (۴) از وی در حساب شده - این الفاظ در فرشته نیست *

بخشید * ارکان دولت را این اسراف^(۱) خوش نه آمد - در یکدیگر^(۲) گفتند که این حبشی قدر زری که بی مشقت و محنت بدست آمده است نمیداند * تدبیری^(۳) باید اندیشید که قدر زر شناخته دست از اسراف^(۴) و تصرفات بیجا کوتاه کند * پس آن زر را در صحن جمع کردند - تا پادشاه بچشم خود ببیند - شاید که قدر این زر شناخته در نظرش بسیار نماید * و چون سلطان زر را ملاحظه کرد پرسید که این زر را چرا درین جا گذاشته اند * ارکان دولت عرض کردند این زر همان است که برای مسکینان عطا شده است * فرمود ازین قدر چه خواهد شد - یک تک دیگر اضافه نمایند * ارکان دولت متحیر شده زر را بفقرا تصرف نمودند * ملک اندیل - سه سال سلطنت کرده - در سنه ۸۹۹ مریض شده - شمع زندگانش به صرصر اجل منطفی گشت * و اصح آنست که فیروز شاه هم از دست پایگان کشته شد * مسجد و مزاره و حوض در شهر گور از محدثات ارست *

سلطنت سلطان محمود بن فیروز شاه *

چون فیروز شاه به نهانخانه عدم شنافت امرا و وزرا پسر بزرگ او را - که محمود نام داشت - بر فراز تخت سلطنت جلوه اجلاس دادند * و حبش خان نام غلام حبشی مدارالمهام امور مالی و

(۱) در نسخه های قلمی اسراف * (۲) بجای یکدیگر * (۳) در

نسخه های قلمی تدبیریکه * (۴) اسراف بفتح اول جمع صرف *

ملکی شد * آن قدر در امورات پادشاهی محیط گردید که از سلطنت جز نامی بر محمود شاه نگذاشت * و محمود شاه بمجبوری میگذرانید - تا آنکه حبشی دیگر - که او را سید^(۲)دهی بدر دیوانه میگفتند - از اوضاع او تنگ آمده حبش خان را بکشت - و خود متصدی امور سلطنت شده - پس از چندگاه با سرداران پایگان اتفاق نموده - وقت شب سلطان محمود را نیز بقتل رسانید * و علی الصباح بتجویز امرای درگاه - که با او همزبان بودند - بر تخت برآمده خود را مظفر شاه خطاب داده * ایام سلطنت محمود شاه یک سال بود - و در تاریخ حاجی محمد قندهاری مرقوم است که سلطان محمود شاه پسر فتح شاه^(۳) (است) * جشن خان - غلام باریک شاه - بحکم سلطان فیروز شاه تربیت^(۴) او میکرد - (و) بعد وفات سلطان فیروز شاه سلطان محمود را بر تخت نشاند * و چون شش ماه بران بگذشت - حبش خان را هوس سلطنت در سر افتاد * ملک بدر دیوانه حبش خان را کشته خود - چنانکه گذشت - بر سریر سلطنت نشست *

سلطنت سید^(۵)دهی بدرالمخاطب مظفر شاه *

چون مظفر شاه بر تخت سلطنت در بلده گور جلوس فرمود -

(۱) بجای در بر باید * (۲) در فرشته سیدی * (۳) همچنین در

فرشته * صفحه ۵۸۴ جلد ۲ * (۴) همچنین در فرشته * در نسخه های

قلمی به نیت او متکبر و این بی معنی * (۵) در فرشته سیدی *

از بسکه سفاک و بیباک بود - اکثری از علما و صلحا و اشراف
 ملک را مقتول ساخت - و رایان کفره را - که بخصومت سلاطین
 بنگاله کمر بسته بودند - لشکر کشی نموده بقتل رسانید * و سید
 حسین شریف مکی را بمنصب وزارت نواخته - صاحب اختیار
 امور سلطنت گردانید * و در جمع نمودن خزائن راغب گشته -
 بتجویز سید حسین - مواجب سوار و پیاده را کم کرده - در تعمیر
 خزانه کوشید - و در تحصیل خراج نیز سختگیریها پیش نهاد -
 لهذا عالمی از دست مظفر شاه متأذی شده متفر گردیده * رفته
 (رفته) سید حسین نیز دل دگرگون کرد - تا کاری بجائی رسید
 که در سنه ۹۰۳ بسیاری از امرای کبار او^(۱) برگشته خروج کردند -
 و سلطان مظفر شاه با پنج هزار حبشی و سه هزار افغان و بنگالی^(۲)
 در قلعه گور متحصن گشت - و مدت چهار ماه میان مردم درون
 و بیرون جنگ واقع شد - و هر روز جمعی کثیر بقتل میرسیدند *
 گویند در آن ایام که سلطان مظفر متحصن بود - هرکرا گرفته پیش او
 می آوردند - از کمال قهر و غضب - که طائفه حبشی را می باشد -
 شمشیر کشیده بدست خود می کشت - چنانچه عدد قتیلان خاصه
 او بچهار هزار رسید * آخر مظفر شاه - با جمعیت خود از شهر برآمده -
 با امرا - که سید حسین شریف سرگروه همه آنها بود - صف آرائی
 نمود - و از طرفین بست هزار کس علف تیغ و تیر گردیدند *

(۱) در فرشته از او بجای او * (۲) در فرشته سه در نسخه های قلمی می *

شد از کشته ها پشته پرداخته -

نوگوئی حصاری دگر ساخته *

آخر نسیم ظفر بر پرچم لوای امرا ^(۱) وزیده - مظفرشاه با جمعی
از مقربان و مخصوصان در میدان کشته شد * و بقول حاجی محمد
قندهاری - دران ایام از اول تا ^(۲) آخر در جمیع معارک یک لک
و بست هزار کس از مسلمانان و کافر بعالم فنا شتافتند *
و سید حسین شریف مکی بسطفت رسیده علم جهانبانی
افراشت * و در تاریخ نظام الدین احمد ^(۳) مسطور است که چون
طبائع مردم از بدسلوکی مظفرشاه نفرت گرفت - سید شریف
مکی - این معنی را بخاطر آورده - سردار پایگان (را) با خود موافق
ساخته - شبی با سیزده نفر بحرم سرا درآمده - ^(۴) مظفرشاه را
بقتل آورده - صباح آن بر تخت سلطنت نشسته - خود را
سلطان علاءالدین نامید * مدت سلطنت مظفرشاه سه سال و پنج
ماه بود * مسجدی از تعمیرات او در گور مانده بود *

سلطنت علاءالدین سید حسین شریف مکی *

چون سید حسین شریف مکی در ایام وزارت اخلاق جمیله با
جمیع مردم مرعی داشته - همیشه بگوش خلایق میرسانید که مظفرشاه

(۱) در نسخه های قلمی ورزیده * (۲) در نسخه های قلمی و بجای نا

در فرشته من اوله الی آخره * صفحه ۵۸۵ - جلد ۲ * (۳) در فرشته

لفظ احمد نذوشته * (۴) در نسخه های قلمی مظفر *

از بسکه خسیس و دنی المزاج است - هرچند من - اورا در باب
 رفاه سپاه و امرا ناصح شده - مانع از قبائح اعمال می‌شدم ^(۱) - سودمند
 نیفتاد - بجمع کردن زر مشغول میشود * ازین ممر امرا اورا مشفق
 و مهربان و غمخوار ^(۲) خود تصور میکردند * چون نیکو نهادی او
 و بد نفسی مظفر شاه در عوام معروف و در خواص مشهور بود - لهذا
 در آن روز که مظفر شاه کشته شد جمیع امرا در باب تعیین پادشاه
 کفکاش کرده بسططت سید شریف مکی راغب گشتند * و گفتند
 اگر ترا پادشاه سازیم بما چگونه سلوک ^(۳) خواهی کرد * گفت آنچه
 مدعای شما باشد خواهم کرد - و سجالة الوقت هرچه در شهر بر
 روی زمین باشد بشما میگذارم - و هرچه در زیر زمین است من
 بتصرف می‌آرم * خواص (و) عوام بطمع مال قبول آن امر کردند -
 و بتاراج شهر گور - که از مصر گوی سبقت روده بود - شتافتند *
 بدین گونه شهری بتاراج رفت -

تو گفتمی که جاروب غارت برفت *

سید شریف مکی باین آسانی چتر پادشاهی گرفت - و خطبه

(۱) در نسخه های قلمی می‌شوم * در فرشته چنان نوشته - " بگوش

خلایق می‌رسانید که مظفر شاه خسیس است و قابل پادشاهی نیست

و هرچند من اورا در باب سپاه و امرا نصیحت کردم سود نیفتاده " *

(۲) در نسخه های قلمی بعد لفظ غمخوار لفظ از نوشته و آن محل

معنی * (۳) همچنین در فرشته - در نسخه های قلمی مسلوک *

و سکه بنام خود کرد * مؤلف گوید که اهل تواریخ سید شریف
مکی نام او نوشتند - و چون بسلطنت رسید خود را علاءالدین
خطاب کرد - اما در تمامی مملکت بنگاله و نواحی گور نام او
حسین شاه مشهور السنته خاص و عام است * چون نام حسین شاه
در تاریخ نیافتم - لهذا تردد داشتم - بعد تلاش بسیار از عبارات
کتابه‌ها - که در خرابه بلده گور الیوم بر سنگ دروازه کلان^(۲) اثر قدم
رسول - صلعم - و سونه مسجد^(۳) و بعضی مزارات دیگر - که از تعمیرات
سلطان حسین شاه و پسر او نصرت شاه و پسر دیگر او محمود شاه
است - کفده الآن موجود است - مستفاد شد که سیدالسادات
علاءالدین ابوالمظفر شاه حسین سلطان بن سید اشرف الحسینی
ست - و بشهور^(۴) و سفین سید شریف مکی کتابه‌ها همه موافق
است - دفع شبه و تردد گردیده * بخاطر می‌رسد که ظاهراً پدر
بزرگوار او - سید اشرف حسینی - شریف مکه بوده باشد - لهذا او هم
به شریف مکی مشهور شد - و گرنه نام آن جناب سید حسین
بوده است * در رساله بنظر آمد که حسین شاه و برادرش یوسف
معه پدر خود سید اشرف حسینی از متوطنان شهر ترمذ^(۵) بودند *

(۱) جرنل ایشیاٹک سوسائٹی حصہ ۱ نمبر ۳ سنہ ۱۸۷۳ ع صفحه ۲۹۲

بنگرنند * (۲) بعد لفظ کلان در نسخه‌های قلمی و نوشته * (۳) یعنی

سوناً بمعنی طلا * (۴) در نسخه‌های قلمی شهر - درین صورت پیش لفظ

کتابه‌ها لفظ در قلم انداز شده باشد * (۵) بدال مہملہ نیز خوانند *

بحسب اتفاق وارد بنگاله شده - در ضلع ^(۱) رائه بموضع چاندپور سکونت گرفته - هر دو برادر پیش قاضی انجا بتحصیل (و) کسب علوم مشغول شدند * و بدریافت نجات اینها قاضی دختر خود را به حسین شاه تزویج نمود * پس ازان بخدمت مظفر شاه اختیار ملازمت نموده - بهایه وزارت رسید - چنانکه مذکور شد * چون بر سریر سلطنت در بلده گور جلوس فرمود - بعد از چند روز مردم را از تاراج شهر منع نمود * و چون ممنوع نشدند - دوازده هزار تاراجی را بقتل رسانید - تا ازان عمل دست کشیدند * و تفحص کرده بسیاری از اموال را بتصرف خود درآورد * ازان جمله یک هزار و سه صد کشتی طلا بود - چه از قدیم الایام رسم در ملک لکهنوی و بنگاله چنان بود که مردم دولتمند کشتیها از طلا ساخته طعام در وی میخوردند - و در روزهای جشن و طوی در مجلس هر کسی که کشتیهای طلا زیاده حاضر میشد موجب زیادتى فخر و اعتبار او در اقران میگردد * و این رسم تا حال در مردم اغنیا و صاحب حشمت استمرار دارد * سلطان علاءالدین حسین شاه - چون مرد دانا و عاقل بود - امرای اصیل را رعایتها نمود - و بندگان خاص خود را نیز بمراتب بلند و مناصب ارجمند رسانید * و پایگان را - که حرام نمکی و خارندکشی ^(۲) شعار خود ساخته بودند - از چوکی

(۱) جانی دیگر را که . صفحه ۱۴۴ سطر ۱۵ * (۲) در نسخه های قلمی شعر *

دادن منع فرموده^(۱) - و جمله را یقلم برطرف کرد - تا مضرتی
 باو نرسد * و بجای پایکان در چوکی و نوبت سرهنگان را مقرر
 کرد * و حبشیان را نیز یقلم از تمامی قلمرو خود اخراج نمود *
 چون این زمره هم بشارت و خواندگشی و شور پشتمی مشهور شده
 بودند - در جونپور و هندوستان جا نیافته - اکثر بجانب گجرات
 و دکن شتافتند * اما سلطان علاءالدین حسین شاه - کمر معدلت
 استوار بسته - برخلاف دیگر سلاطین بنگاله - پای تخت خود در
 اکداله^(۲) - که متصل شهر گور بود - مقرر کرد * و غیر از حسین شاه
 احدی از سلاطین بنگاله سواي پندوه و بلده گور جای دیگر
 پای تخت خود نکرده^(۳) * چون خود اشراف^(۴) و نجیب بود -
 بمقتضای کل شیء يرجع الی اصله - سادات و مغل و افغان
 را دست گرفته عمال خوب جا بجا برگماشت - تا ملک بقرار
 آمده - تزلزل و انقلاب - که در زمان سلاطین حبشی و غیره بهم
 رسیده بود - برطرف شد * و گردن کشان مملکت جملگی^(۵) سر بر خط
 فرمان او نهادند * و رایان اطراف را مطیع ساخته - تا اودیسه
 تسخیر نموده - مالگذاری گرفت * بعد از آن عزیمت فتح ممالک

(۱) فرمود اینجا فصیح * (۲) در نسخه های قلمی اینجا یکداله و جای

دیگر اکداله صفحه ۹۶ مظر ۱۶ نگردد * در فرشته اکداله - صفحه ۵۸۷ -

جلد ۴ * (۳) در نسخه های قلمی نکرده اند * (۴) بجای شریف *

(۵) در فرشته لفظ جملگی درین جمله بدوشده *

آشام - که مابین شمال و مشرق بنگاله واقع است - پیش نهاد
 همت ساخته - با لشکر جرار از پیاده و کشتیهایی بیشمار متوجه
 آن دیار گردید * و آن مملکت را مفتوح ساخته - با فوج دریامرج
 دران ممالک درآمد * و تمامی آن ولایت را تا کامروپ و کامته
 و غیره - (که) در تحت تصرف رایان عظیم الشان مثل روپ نرائن
 و مال کنور و کوسا لکهن و لچه می نرائن و غیره بود - مسخر نموده - اموال
 و اسباب بسیار ازان ولایت بتصرف آورد - چنانکه افغانان مکانهای
 آنها را شکسته تعمیر مکانها کرده بودند * و راجه انجا - تاب مقاومت
 نیارده - ملک را خالی کرده - بکوهستان گریخته بود * سلطان - پسر
 خود را با فوجی گران بضبط آن حدود گذاشته - خود مظفر و منصور
 به بنگاله مراجعت فرمود * و بعد مراجعت سلطان - یسرش دران جا
 بضبط و حراست پرداخت * اما چون موسم برسات رسید - و از طغیان
 آب طرق و مسالک مسدود گشت - راجه - با اعوان و انصار خود
 از کوه فرود آمده - آن لشکر را محاصره نموده - بجنگ پرداخته - و راه
 آذوقه مسدود کرده - در اندک فرصت همگی را علف تیغ ساخت *^(۱۴)
 و سلطان - بر کنار آب بهته^(۱۵) قلعه راست کرده - در آبادی و معموری

(۱) جمله بی ربط است * (۲) در نسخه های قلمی مکانهای - بعد این لفظ

شاید که چیزی قلم انداز شده * (۳) صاحب غیاث اللغات به زای هوز

تحقیق کرده * (۴) در نسخه های قلمی ساختند بصیغه جمع * (۵)

استوارت بتیا آورده و نوشته که آن نام نهری ست که آن را گندک نیز گویند *

ممالک بفکاله غایت سعی و اهتمام مبدول داشت * و مساجد و لنگرخانه در هر سرکار جا بجا تعمیر و مقرر ساخته - فقرا و عزلت گزینان را املاک بسیار عنایت فرمود * و بجهت خرج لنگرخانه قدوة المشائخ شیخ نور قطب العالم - قدس الله سره - مواضع متعدده تعیین فرمود - و هر سال از اقداله - که پای تخت او بود - بزیارت مزار فائض الانوار حضرت شیخ نور قطب العالم - قدس الله سره - بقصبة پندره می آمد * و از برکت اخلاق حمیده و سیر پسنندیده - و وفور عقل و کیاست - سالهایی درار باستقلال کمال^(۱) در امر سلطنت پرداخت * و در سنه ۹۰۰ سلطان حسین شرقی - که سلطنت ممالک جونپور میکرد - از سلطان سکندر شکست خورده - و از تعاقب او مجال اقامت نیامده - به کهل گانورسید^(۲) - و پناه و التجا باین آستان آورد * سلطان علاءالدین حسین شاه - عزت او را نگاه داشته - اسباب عیش و عشرت مهیا ساخت - تا از فکر و تردد سلطنت باز آمده - بقیة عمر در همین جا بسربرد * و در آخر ایام سلطنت او محمد بابر پادشاه در هندوستان مسلط شد * سلطان حسین شاه در سنه ۹۲۷ باجل طبعی طبل ارتحال ازین جهان فانی گشت * مدت سلطنت او بست و هفت سال - و (نزد) بعضی بست و چهار سال - و بقول بعضی بست و نه سال و پنج ماه - بود * از سلاطین بفکاله مثل علاءالدین حسین شاه پادشاهی دیگر

(۱) در نسخه های قلمی بکمال * (۲) جای دیگر کهل گام - صفحه ۱۴۴ *

نشد * و آثار خیر او درین ملک مشهور افواه خواص و عام^(۱) است *
 هزده پسر داشت * نصرت شاه بعد از پدر جانشین گردید *

ذکر سلطنت نصرت شاه بن علاءالدین

حسین شاه *

چون سلطان علاءالدین حسین شاه برحمت ایزدی پیوست -
 اعیان سلطنت و ارکان دولت پسر کلانش (را) - که نصرت شاه نام
 داشت - و به نصیب شاه معروف است - (و) عاقل و عادل
 و پسندیده خو - و نسبت بدیگر برادران در امور سلطنت شایسته
 و لائق تر - بود - بر تخت سلطنت اجلاس دادند * پسندیده ترین کاری
 که ازو بظهور آمده این بود که برادران را بقید و حبس نداده -
 مناصب هر یکی را - از آنچه پدر عنایت فرموده بود - در چند
 ساخت * و راجه ترهت را دستگیر نمود؛ بقتل رسانید * و در
 سردار نامی را - که یکی علاءالدین - و دیگری مخدوم عالم -
 که به شاه عالم اشتها دارد - (و) هر دو داماد حسین شاه بودند -
 بضبط حدود ترهت و حاجی پور تعیین نموده دران جا گذاشت *
 و چون بابر پادشا - سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر لودی را کشته -
 بر سواد اعظم هندوستان مسلط گشت - اکثر امرای افغان گریخته

(۱) صفحه ۶۲ حاشیه ۳ بنگرند * (۲) که اینجا محل معنی است .

و با لفظ بود بعد لفظ علاءالدین بیفزایند *

به نصرت شاه النجا آوردند * و در آخر سلطان محمود - برادر
 سلطان ابراهیم - نیز از مملکت خود برون رفته شده به بنگاله آمد *
 نصرت شاه - دلجوئی هر یکی نموده - فراخور مرتبه و حالت آنها
 و گنجایش مملکت خود - هر یک را به برگزینان و قصبات لائق
 نوازش فرموده * و دختر سلطان ابراهیم را - که بآن ملک افتاده
 بود - بعقد و ازدواج خود درآورد * و استیلائی افواج مغل بخاطر
 آورده قطب شاه را بافواج گران بفواج بهرائج گسیل کرده * و او را
 دران جا با مغلان چند کرت جنگ واقع شد - و مدتی بمقابله هم
 نشستند * اما خان زمان - داماد بابر پادشاه - تا جونیپور متصرف
 شده بود - و چون در سنه ۹۳۵^(۱) که بابر پادشاه در جونیپور آمده -
 تمامی اطراف و جوانب را بحیطه تصرف خود درآورده بود -
 و عازم شد که به بنگاله رفته آنرا نیز بقبض و تصرف خود درآورد -
 نصرت شاه - مال اندیشی نموده - تحف و هدایای نفیسه
 و ایلچیان کاردان فرستاده - اراده عجز و رازی درآورد * بابر پادشاه
 بقا بر صلاح وقت صلح کرده مراجعت فرمود * و چون بابر پادشاه
 پنجم ماه جمادی الاول سنه ۹۳۷^(۲) شنعار شد - و همایون پادشاه
 بر سریر دهلی قائم مقام گردید - آوازه افتاد که پادشاه دهلی
 در صد تسخیر بنگاله است - لهذا نصرت شاه در سنه ۹۳۹ - بواسطه

(۱) که اینجا بیکار * (۲) در نسخه های قلمی فرستاد * (۳) صحیح

جمادی الاولی * (۴) در نسخه های قلمی به شنعار *

اظهار اخلاص و محبت و خصومت - تحائف نفیس مصحوب
 (۱) (ملک) مرجان خواجه سرا نزد سلطان بهادر گجراتی فرستاد *
 ملک مرجان - در قلعه مندور^(۲) با سلطان بهادر ملازمت نموده -
 بخلعت خاص سرفراز گشت * و دران مدت نصرت شاه باوجود
 سیادت مرتکب فسق و فساد و انواع ظلم و بیداد - که شرح آن
 موجب کدورت خاطر همگان است - گردید - و عالمی از جور او
 متأذی شد * در همان اثنا روزی بزیارت قبر پدر خود - بمقام اکثاکه
 که در شهر گور بود - سوار شد * قضا را در همان جا خواجه سرائی را
 بنا بر وقوع تقصیری وعید سزای کردارش کرد * خواجه سرا -
 از ترس جان خود با دیگر خواجه سرایان اتفاق نموده - بعد مراجعت
 بدولتخانه - در سنه ۹۴۳ بقتل آورد * مدت سلطنت او شانزده^(۳)
 سال بود * بعضی سیزده سال و کمتراران نوشته اند * بنای مکن
 انرقدم رسول - صلعم - در سنه ۹۳۹ - و مسجد طلائی - که عوام
 آنرا سونه^(۴) مسجد گویند - در سنه ۹۳۲ - احداث شده - از تعمیرات
 نصرت شاه بن سلطان علاءالدین حسین شاه در خرابه گور الیوم
 با شکستگی در و دیوار موجود است * و بنای مزار فائض الانوار
 حضرت مخدوم اخي سراج الدین در سعدالله پور نیز از آثار خیر
 آن پادشاه است * مؤلف گوید که در همه کتابها - که بر سندها

(۱) همچنین در نوشته * (۲) در منتخب اللباب مآندو * (۳) محققین

شازده بدون ذون تحقیق کرده اند * (۴) صفحه ۱۳۱ حاشیه (۳) بنگوند *